

انقلاب ۱۳۵۷، برای آزادی و برابری و رفاه بود نه «اسلام»!

بهرام رحمانی
bamdadpress@ownit.nu

نقش طبقات و حضور در تحولات سیاسی و اجتماعی یکی از بنیادی ترین مباحث جامعه شناسی سیاسی و از مهم ترین تحلیل وقایع و تحولات تاریخی است. اگر به صف بندی های سیاسی و اجتماعی دوران انقلاب ۵۷ و قبل از آن نگاه کنیم بی شک آن نیروی عظیمی که جان فشانی کردند؛ از جان و مال خود مایه گذاشتند تا انقلاب به ثمر برسد نیروی طبقه کارگر و مردم زحمت کش و طبقه متوسط شهری تحصیل کرده بودند. اما مناسفانه این نیروی عظیم در آن دوره، فاقد تشکل های توده ای و سیاسی خود و فاقد رهبری منسجم و هوشیار و شناخته شده بود. از این رو، این طبقه نتوانست هیچ سهمی از انقلاب ایران ببرد، سی سال است در فقر و فلاکت و سرکوب و اعتراض و اعتصاب به سر می برد. با این تفاوت بزرگ که الان این طبقه از تجربه کافی برخوردار است و رهبران شناخته شده ای نیز دارد. اکنون این نیرو با نیروهایی جدید که وارد طبقه کارگر، دانشگاه ها، جنبش زنان، ادارات و... شده اند تحولات آتی ایران را رقم خواهند زد.

حقیقتا نقش طبقه کارگر و مردم زحمت کش در پیروزی انقلاب ۵۷، به حدی چشم گیر و آشکار بود که لازم به توضیح بیش تر آن نمی باشد. به جرات می توان گفت اگر مردم زحمت کش، کارگران، جوانان انقلابی شهری و به ویژه کارگران قهرمان نفت، وارد انقلاب نمی شدند به احتمال قوی این انقلاب پیروز نمی شد. در رابطه با انقلاب ۵۷، حنا رسانه های بین المللی بورژوازی نیز کمپین وسیعی راه انداخته اند با کسانی گفتگو می کنند که یا در انقلاب از طرفداران سرسخت خمینی بودند و امروز طرفدار سرسخت آمریکا هستند مانند محسن سازگارا و... برخی در آن روزهای انقلابی در کنار مبارزات مردم حضور داشتند اما پس از پیروزی انقلاب به حمایت از حکومت اسلامی برخاستند و در سرکوب و جنگ و کشتار این حکومت شرکت کردند مانند حزب توده، جبهه ملی، نهضت آزادی، سازمان فدائیان خلق (اکثریت) و... همه این گرایشها امروز به دشمنان سرسخت انقلاب آتی ایران شده اند. هنوز هم بسیاری از آن ها چشم به جناح های حکومت اسلامی دوخته اند و در هشت سال ریاست جمهوری خاتمی از وی حمایت کردند. بنابراین، این ها در تاریخ نشان داده اند که دوستان دروغین مردمند!

مردمی که بر ضرورت انقلاب پی برده بودند و منافع مشترکی را دنبال می کردند مهم ترین مساله مشترک آن ها در انقلاب ۵۷، مخالفت یا نظم موجود و امید به تغییر در جهت دست یابی به یک زندگی بهتر و آزاد و انسانی و مرفه بود. تلاش برای برقراری جامعه ای که بهتر از جامعه گذشته باشد. فراز و نشیب های انقلاب آن چنان تند و سریع می آمد که اگر نیرویی در آن کم ترین سستی و غفلتی از خود نشان می داد به سرعت به حاشیه رانده می شد و گرایشهای غالب می شدند که قصد سوار شدن بر موج انقلاب را در سر می پروراند. همان طور که کارگران، مردم زحمت کش و طبقه متوسط شهری نتوانست نقش رهبری در این انقلاب داشته باشد رهبری انقلاب به دست «ملی - مذهبی» ها افتاد که در کمین انقلاب نشسته بودند.

بدین ترتیب در انقلاب ۵۷ مردم ایران، رهبری گرایش چپ از قیام تا پیروزی آن، به طور منظم سازمان یافته به طرح شعارها و جهت گیری های انقلاب نپرداخت و در نتیجه انواع فداکاری ها و جان فشانی های مردم و جهت گیری های سیاسی و اجتماعی آن ها و واکنش در مقابل دشمن، نه به نفع طبقات فرودست جامعه، بلکه به نفع طبقات دارا تمام شد. هم چنان که اکنون نیز این گرایشها سعی در تحریف تاریخ انقلاب دارند. بخشی از فعالین و رهبران کارگری آن وقت به ویژه در صنایع نفت به جریانهای هم چون حزب توده و جبهه ملی و... گرایش داشتند براساس جهت گیری های سازمان شان به دنبال تصمیمات خمینی بودند تا اتخاذ موضع مستقل طبقاتی کارگران.

بی شک مردمی که در یک حرکت انقلابی شرکت می کنند تا چه اندازه می توانند به خودسازمان یابی دست بزنند و رهبری و هژمونی طبقاتی خود را اعمال کنند امری بسیار مهم و حیاتی است. در واقع انقلاب هنگامی که در کشوری به جوش و خروش خود می رسد دیگر هیچ جریانی نمی تواند مانع پیشروی آن شود. بنابراین، کسانی که فکر می کنند جلو پیشروی انقلاب را می شد گرفت سخت در اشتباهند. اگر سرکوب ها و حکومت های نظامی شاه ادامه پیدا می کرد می توانست آن را برای مدتی به عقب بیاورد اما نمی توانست مانع آن شود. از این رو، میلیون ها مردمی که در خیابان ها راه افتاده بودند و کارگرانی که چرخ تولید را حوابانده بودند؛ همه ادارات دولتی دست به اعتصاب زده بودند، روزنامه نگارانی که به عنوان اعتراض قلم خود را زمین گذاشته بودند؛ دانش آموزان و دانشجویان پرانرژی که در خیابان ها راه افتاده بودند و... سرانجام حکومت شاه و ارتش آن را به زانو درآوردند.

نگاهی به برخی از خاطره های دوران انقلاب نشان می دهند که تا روزهای آخر انقلاب هیچ بحثی از تاسیس «حکومت اسلامی» نبود اما گرایشهای تلاش می کنند که انقلاب مردم ایران را «اسلامی» نشان دهند تا بتوانند دشمنی خود با انقلاب را بیان کنند.

در سال ۱۳۵۶، نارضایتی فزاینده مردم از حکومت شاه از یک سو، و پیروزی دمکرات ها در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا از سوی دیگر، شاه را مجبور کرد تا کمی فضای سیاسی در جامعه ایران را بازتر کند. شاه، عمدتاً قدرت و سیاست های جمهوری خواهان را بر دمکرات ها در حکومت آمریکا، ترجیح می داد. کارتر، در تبلیغات انتخاباتی خود، از جمله به رعایت حقوق بشر و محدود کردن فروش اسلحه به ایران تاکید می ورزید با پیروزی وی در این انتخابات نگرانی های شاه فزونی یافت. البته باید تاکید کرد که حمایت آمریکا از شاه و حکومت وی، جنبه استراتژیک در سیاست خارجی آمریکا داشت. اما بعد از پیروزی کارتر، شاه به یک سری اصلاحاتی هم چون ترمیم کابینه، تاسیس کمیسیون بازرسی شاهنشاهی برای نظارت بر اجرای طرح های عمرانی، مبارزه با فساد و کاهش سانسور مطبوعات را شروع کرده بود و هم چنین سیاست فضای باز سیاسی و تقویت رعایت حقوق بشر را به مردم وعده داد. زیرا ظاهراً تحلیل کارشناسان و تنویسین های حکومت شاه بر این باور بودند که با کمی آزادی و باز کردن فضای سیاسی، هم صدای مردم معترض ایران را خاموش می کند و هم انتقادات بین المللی را کاهش می دهد.

محمدرضا شاه، در ۱۶ مرداد ۱۳۵۶، هویدا نخست وزیر ۱۲ ساله خود را از کار برکنار کرد و به جای آن، جمشید آموزگار، تکنوکرات طرفدار آمریکا را در پست نخست وزیری کمبارد. آموزگار، دست به اقداماتی از جمله این که نخست ۲۴۲ نفر از زندانیان سیاسی را آزاد کرد. دیگر این که وی اقداماتی را در جهت مبارزه با تورم و گرانفروشی آغاز کرد. بازاریان، که شماری از آن ها جریمه شده بودند آهسته آهسته به صف مخالفان حکومت شاه پیوستند و به برخی از روحانیون متوسل شدند. آن دوره برخی از روحانیون در بازار نفوذ زیادی داشتند. نهضت آزادی که رهبران آن کار کشته سیاسی بودند، بلافاصله با باز شدن فضای سیاسی، تلاش کردند سخنگویی و رهبری انقلاب را به دست گیرند. بازرگان، رهبر نهضت آزادی و از چهره های سرشناس این جریان، می گوید: «این جمعیت توانست دفتر و تشکیلاتی در تهران درست کند و مصاحبه های عمومی با خبرنگاران داخلی و خارجی انجام دهد و با مجامع بین المللی رابطه برقرار کند. اقدامات جمعیت دفاع از آزادی در حمایت از زندانیان سیاسی و روحانیون تبعید شده که جرات مراجعه و مکاتبه پیدا کرده بودند و هم چنین جهانی کردن فریادهای اعتراض مردم ایران علیه ساواک و شاه بسیار موثر واقع گردید.»^۱

موج مخالفت ها، با آغاز سال تحصیلی، در دانشگاه ها گسترش یافت. دانشجویان که در طول تابستان با خواندن کتاب های ممنوعه، یعنی کتاب های سیاسی و انقلابی که ساواک بر روی آن ها حساس بود و شرکت در مراسم مختلف سیاسی و اجتماعی تجربه کسب کرده بودند به دلایل مختلف با گارد دانشگاه به زد و خورد می پرداختند. تجمعات و اعتراضات و به ویژه نیروهای جوان، توجهی به کسانی نمی کردند که قصد آرام کردن آن ها را داشتند. آن ها، با سر دادن شعارهایی چون: «زندانی سیاسی آزاد باید گردد» و... به تظاهرات خود ادامه می دادند و در مقابل حملات مامورین امنیتی، پلیس و گارد با شهامت فوق العاده ای ایستادگی می کردند.

یکی دیگر از اقدامات مهم روشنفکران انقلابی، سازمان دهی ده شب شعر بود که توسط اعضای کانون نویسندگان در محوطه بزرگ حیات انجمن فرهنگی ایران و آلمان در ۱۸ مهر ماه ۱۳۵۶، تشکیل شد. در این مراسم باقر مومنی گفت: در پنجاه سال اخیر، نویسندگان و شعرا و هنرمندان بسیاری در راه آزادی کلام در نیمه راه زندگی، جان خودشان را از دست داده اند. به نمایندگی از نویسندگان خواهش می کنم به یاد آن از دست رفته ها ... و بیش تر از همه به یاد ۵ نفر از آن ها یعنی نیما یوشیج، صادق هدایت، صمد بهرنگی، جلال آل احمد و علی شریعتی يك دقیقه سکوت»^۲

سعید سلطانپور، دیگر نویسنده و شاعر انقلابی کمونیست، گفت: «سلام! شکسته گان سال های سیاه! نشنه گان آزادی! خواهران و بردارنم سلام! به کشورم چه رفته است؟ ای دست انقلاب، مشت درشت مردم ...»^۳

این اقدام ارزنده کانون نویسندگان، به عنوان یک حرکت انقلابی برجسته در تاریخ و شرایط خودش، با استقبال بی نظیر روشنفکران، دانشجویان و مردم آزادی خواه روبرو شد. در آبان ماه دانشجویان از دانشگاه آریامهر (شریف فعلی) بیرون آمدند و با حمایت مردم تا میدان ۲۴ اسفند (میدان انقلاب فعلی) راه پیمایی کردند و در زد و خورد با ماموران امنیتی چند نفر مجروح شدند. این راه پیمایی طولانی ترین راه پیمایی دانشجویی پس از وقایع ۱۶ آذر ۱۳۲۲ بود.

در همه محیط های کاری، اعتصابات ادامه داشت و میلیون ها کارگر و کارمند در آن ها حضور داشتند. به طوری که در برخی از آمارها آمده است از تابستان سال ۱۳۵۶ تا تابستان ۱۳۵۷، یعنی از زمان شروع فضای باز سیاسی، بیش از ۱۵۰ تظاهرات و ۱۲ اعتصاب بزرگ صورت گرفته بود. در حالی که از تابستان ۵۷، رقم اعتصابات و اعتراضات چندین برابر شد به حدی که در این دوران هزار تظاهرات، یعنی ۶ برابر دوران قبل، و ۱۱۹۵ اعتصاب در ادارات و کارخانه ها انجام شده بود. به معنی دیگر در این دوران، جو وحشت ناشی از حکومت شاه و نیروهای سرکوبگر آن از ساواک تا گارد جاویدان با ابتکارات مردمی در هم شکسته شده بود. با رشد و گسترش اعتراضات و اعتصابات نفرت مردم از حکومت نیز بیش تر می شد. شاه، برای حفظ سلطنت خود و برای اطمینان بیش تر به کارتر، رییس جمهور آمریکا، و مهم تر از همه برای جلوگیری از گسترش اعتراضات مردم، اجبارا گام دیگری در ایجاد فضای باز سیاسی برداشت. تیمسار نصیری، رییس ساواک، چهره ای که نزد نیروهای انقلابی یکی از منفورترین عناصر حکومت بود را از کار برکنار کرد و به جای آن تیمسار مقدم را به این سمت کمبارد. هم چنین ۲۵۰ نفر از دانشجویان که در تظاهرات خیابانی دستگیر شده بودند را آزاد کرد. در مرداد و شهریور ۱۳۵۷، تظاهرات های عظیمی برگزار شد. سطح شعارها با شعار «مرگ بر سلطنت پهلوی» به مرحله بالاتری ارتقا یافت. در ۲۹ مرداد، حادثه تکان دهنده و دلخراش آتش سوزی سینما رکس آبادان اتفاق افتاد و مراسم تشییع جنازه بیش از ۴۰۰ نفر در آبادان و دیگر شهرها موج نفرت از حکومت را به اوج رساند. در تهران، تظاهرات در خیابان ژاله به درگیری کشیده شد و تعدادی جان باختند. هم چنان نیروهای امنیتی، با مسلسل و تانک و هلی کوپتر، جمعیت معترض را دنبال می کردند در حالی که مردم دسته دسته به جمعیت معترض می پیوستند.

۵ شهریور، آموزگار از نخست وزیر استعفا کرد و روز ۶ شهریور، شریف امامی، به جای وی به نخست وزیر منصوب شد. دولت شریف امامی، درصدد پیشگیری از فراگیر شدن اعتصابات برآمده بود، فکر می کرد با آزادی های نسبی به کارمندان و اضافه کردن ۷۰۰ تومان به حقوق آن ها می تواند جلو فراگیر شدن اعتصابات کارگران و کارمندان دولتی را بگیرد. در حالی که این اقدامات در این مورد کارساز نبودند و موج عظیم تر تازه ای از حرکت های کارگری سازمان دهی می شد. معلمان و کارمندان آموزش و پرورش نخستین نیرویی بودند که ابتدا با عنوان کردن درخواست های اقتصادی، رفاهی و استخدامی و سپس با افزودن مطالبات اجتماعی و سیاسی اعتصاب به راه انداختند که به سرعت با همراهی دانشجویان، اساتید دانشگاه و پس از آن بیمارستان ها همراه شد.

وزارتخانه ها و موسسات دولتی مانند بانک ها، گمرک و راه آهن که تا آن زمان برکنار از جریان ها بودند جرات و جسارت یافته و وارد صفوف انقلابیون شدند به طوری که تمام کارمندان بانک مرکزی ایران در چهارم آذر ماه سال ۵۷ دست از کار کشیدند و به دنبال آن اعتصاب هایی در وزارت دادگستری، دارایی، نیرو، سازمان برنامه، توانیر، اداره استاندارد، مرکز آمار، گمرکات کشور، مخابرات، تلویزیون و دیگر ادارات دولتی گزارش شد. در روز ۱۳ شهریور، در پی جلوگیری از ورود روح الله خمینی به کویت و جلوگیری دولت عراق از بازگشت وی به نجف، با تقاضای دولت وقت شاهنشاهی، خمینی به فرانسه تبعید شد. خمینی از پاریس، به دهکده نوفل لوشاتو تغییر مکان داد.

تظاهرات و اعتصابات عظیم میلیونی در سراسر کشور به حدی تداوم پیدا کرد که شاه و سران عالی رتبه حکومت وی را به شدت وحشتناک کرد. تا این که در روز هفدهم شهریور، در تهران و یازده شهر مهم دیگر، یعنی در شهرهای قم، تبریز، اصفهان، مشهد، شیراز، جهرم، کازرون، قزوین، کرج، اهواز و آبادان، حکومت نظامی برقرار کردند. اعلام حکومت نظامی در تهران، هم زمان با تجمع مردم در میدان ژاله شد. در روز ۱۷ شهریور، مردم به ویژه جوانان پرشور و انقلابی صبح زود به احترام جان باختگان روزهای گذشته در خیابان ژاله، تجمع کردند و هر لحظه بر عده جوانان افزوده می شد. با وجود این که تعدادی می خواستند صحنه را ترک کنند اما زنان، در برابر مسلسل ها ایستاده بودند و صحنه را ترک نکردند. آن ها از جمله شعار می دادند: «برادر ارتشی - چرا برادر کشی!» این وضع سبب شد که جمعیت کثیری در این میدان جمع شوند و با شهادت در مقابل نیروهای سرکوبگر بایستند. گروهی مذهبی شعار می دادند: «برادر مسلمان به پا خیز برادرت کشته شد.» تا این که جنگ و گریز میان جوانان انقلابی و ماموران امنیتی تا پایان روز ادامه یافت و مردم در کمک به مجروحین و آسیب دیدگان، از اهداء خون و دارو و ... در صحنه درگیری همبستگی انسانی زیبایی از خود به نمایش گذاشتند. در این روز صدها نفر جان باختند و تعدادی بی شماری از مردم نیز زخمی گردیدند خونین ترین صحنه دوران انقلاب بود که به «جمعه سیاه» معروف گردید.

در مقابل اعتراضات، شاه هم چنان به سیاست دوگانه سرکوب و عقب نشینی ادامه می داد. شریف امامی، اعلام کرد حکومت نظامی با آزادی های سیاسی منافاتی ندارد. ۲۳ زندانی سیاسی را نیز آزاد کرد. فعالیت های ساواک را محدود نمود. حتی نمایندگان مجلس که اغلب شان طرفداران شاه و حکومت بودند به دو گروه طرفدار مردم و طرفدار حکومت تقسیم شدند. در پایان شهریور، کارمندان انقلابی بانک مرکزی، لیستی از وابستگان عالی رتبه حکومت که مقادیر زیادی ارز از کشور خارج کرده بودند را به روزنامه ها درز دادند و چاپ شد مقامات عالی رتبه حکومت رسواتر شدند.

شاه به اجرای سیاست حکومت نظامی متوسل شد و غلامرضا ازهاری رییس ستاد ارتش را به عنوان نخست وزیر معرفی کرد. روزهای اول تا حدودی دولت نظامی که مقررات نظامی و سانسور مطبوعات را اعمال کرد اثر خود را گذاشت و با تهدید کارکنان صنعت نفت و دستگیری ۲۰۰ نفر از آنان، عده ای سر کار رفتند و تولید نفت را به وضع عادی بازگرداندند. ۲۲- بزدی: ۵۵-۲۷

یک مساله مهم این بود که تا ماه های اواخر انقلاب ۵۷، در اعتصابات و اعتراضات نقش گرایش مذهبی بسیار کم رنگ بود. اغلب اعتراضات توسط کارگران، روشنفکران سکولار، جوانان انقلابی و نیروهای چپ سازمان دهی می شد. اما از تابستان ۱۳۵۷، شعارهای مذهبی و نقش روحانیون و در رأس همه خمینی، آرام آرام برجسته تر می شد. البته خیرگزاری های فوی بین المللی فوی چون بی بی سی که در ایران نیز پرنشونده بودند در تبلیغات مذهبی و خمینی نقش بسیار موثری ایفا کردند.

در این دوره شعارهای نیروهای چپ، با شعارهای طرفداران خمینی تا حدودی تمایز داشت. برای مثال، نیروهای طرفدار خمینی، بر خلاف نیروهای چپ و انقلابی که انحلال ارتش را مطرح می کردند شعار «ارتش برادر ماست خمینی رهبر ماست» را در تظاهرات ها سر دادند نشان دهنده سازشی بود که نمایندگان خمینی در پشت پرده با سران ارتش برای حفظ آن به توافق رسیده بودند. برخی از اعضای شورای انقلاب، به ویژه مهدی بازرگان، آیت الله بهشتی و موسوی اردبیلی، با برخی از فرماندهان رده بالای ارتش و مقامات عالی رتبه حکومت شاه در ارتباط بودند. آن ها هم چنین با سفیر آمریکا و ... ارتباط برقرار کرده بودند. این دولت ها خواهان این بودند که ارتش ایران حفظ شود.

اما چند روزی طول نکشید که عملاً حکومت نظامی نیز کارایی خود را در مقابل حضور میلیونی مردم در خیابان ها از دست داده بود. در نتیجه شاه، در یک سخنرانی تلویزیونی، با عجز و درماندگی گفت: «من به نام پادشاه شما بار دیگر در برابر ملت ایران سوگند خود را تکرار می کنم. متعهد می شوم که خطاهای گذشته و بی قانونی و ظلم و فساد دیگر تکرار نشده بلکه خطاها از هر جهت جبران گردد. متعهد می شوم که پس از برقراری نظم و آرامش در اسرع وقت يك دولت ملی برای برقراری آزادی های اساسی و اجرای انتخابات آزاد تعیین شود تا قانون اساسی که خون بهای انقلاب مشروطیت است، به صورت کامل به مرحله اجرا درآید. من نیز پیام انقلاب شما ملت ایران را شنیدم و آنچه را که شما برای به دست آوردنش قربانی داده اید، تجلیل می کنم. من در این جا از آیات عظام و علمای اعلام که رهبران روحانی و مذهبی جامعه و پاسداران اسلام و به خصوص مذهب شیعه هستند تقاضا دارم تا با راهنمایی های خود و دعوت خود و دعوت مردم به آرامش و نظم برای حفظ تنها کشور شیعه جهان بکوشند.»

در مقابل مردم با ریشخند گرفتن این عجز و ناتوانی شاه، به حضور خود در خیابان ها ادامه دادند و در چنین فضایی خمینی نیز در پیامی خطاب به شاه، گفت: «این قدر (یعنی شاه) جنایت کرده در این مملکت که دیگر راه آشتی نیست، راه نیست که اگر کسی بگوید که شما اشتباهات تون تا حالا این طور، از این به بعد انشاء الله اشتباه نمی کنیم. راهی نگذاشتی برای این کار، اگر به روحانی، به سیاسی، بخواهد بگه که این که شاه امروز آمده است توبه کرده می شه ببخشید، این را مردم خائن می دانند. در هر صورت، مسیر همین است، هر که غیر از این فکر کند خائن به ملت است، خائن به مملکت است. هر کسی غیر از این فکر کند خائن به اسلام است. اگر این (شاه) را مهلت بدید، فردا نه اسلام برای شما می ماند نه مملکت برای شما می ماند نه خاندان برای شما می ماند. مهلت ندید این را (شاه) را فشار بدید این کلو را تا خفه شود.» ۴

در روز «عاشورا»، هم زمان با تظاهرات میلیونی، خیر تکان دهنده حمله چند سرباز و گروهیان را به نهارخوری افسران در پادگان لویزان (مرکز گارد و نزدیک کاخ شاه) که در آن چندین نفر کشته شدند به شاه می دهند. ازهاری که رییس دولت شاه بود نیز روزهای بعد در محل کارش به خاطر ناراحتی قلبی به زمین می افتد و از شاه تقاضای استعفا می کند. ۵

از ماه مهر، اعتصاب ها حالت همگانی و سراسری به خود گرفت. بازگشایی مدارس و دانشگاه ها و شروع اعتصابات در دستگاه های اداری نیز سبب شد که بسیج همگانی صورت بگیرد. فضای رعب و وحشت حکومت نظامی تاثیر چندانی در ادامه اعتراضات مردم نداشت. زیرا بر اثر همبستگی و اتحاد میلیونی به کلی ترس مردم از نیروهای سرکوبگر فرو ریخته بود.

در اول مهر ماه، ده ها هزار دانش آموز دبیرستانی و دبیرانشان و هزاران دانشجوی دانشگاه ها در شهرهای بزرگ کشور با شرکت در تجمعات اعتراضی و اعتصابات روحیه جدیدی به صحنه اعتراضات آوردند. کارکنان و کارمندان بانک مرکزی و بانک ملی، آب و برق، راه آهن و هواپیمایی، پست و تلگراف و تلفن، کمرکات و بنادر،

موسسات خدماتی و رفاهی، بیمارستان ها، وزارتخانه ها از جمله قضات دادگاه ها و... یکی پس از دیگری دست به اعتصاب زدند. ابتدا خواست های آن ها بر سر افزایش دستمزدها بود اما، گسترش و نفوذ فضای انقلابی به سرعت درخواست آن ها را به خواست های سیاسی و اجتماعی ارتقا داد و از جمله خواستار اخراج صاحب منصبان بلندپایه حکومت شدند.^۶

در چنین شرایطی، خمینی و اطرافیان در فرانسه، معاملات سیاسی خود را با گرایشات مختلف بورژوازی ایران و هم چنین دولت ها آغاز کرده بود. از جمله سنجایی، به عنوان رهبر جبهه ملی و بازرگان به عنوان رهبر نهضت آزادی با آیت الله خمینی بیانیه سه ماده ای مشترکی را امضاء کردند. طبق این بیانیه، اولاً، حکومت شاه در ایران غیرقانونی قلمداد شد. دوماً، تا زمانی که حضور شاه در حکومت ادامه داشته باشد، نهضت در ایران ادامه دارد. سوماً، پس از آرامش در ایران، نوع حکومت در ایران به فراندوم گذاشته خواهد شد. این بیانیه در نزد انقلابیون و نیروهای چپ، چندان مهم تلقی نشد. اما نیروهای راست، لیبرال، مذهبی، به دنبال این بیانیه ائتلاف هایی بین خود به وجود آوردند.

یکی از وقایع تاثیر گذار در انقلاب پر شکوه مردم ایران، اعتصاب دو مرحله ای روزنامه نگاران بود. مرحله نخست این اعتصاب سیزده مهر در اعتراض به حضور تعدادی نظامی به دستور مستقیم شاه و به منظور سانسور اخبار در تحریریه دو روزنامه بزرگ آن زمان یعنی اطلاعات و کیهان آغاز و پس از چهار روز با انتشار اطلاعیه ای مشترک از سوی رهبران سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات از یک سو و شریف امامی به عنوان نخست وزیر از سوی دیگر به پایان رسید. نخست وزیر وقت، در این اطلاعیه مشترک تعهد داد که از هرگونه اعمال نظر حکومت در نوع و نحوه چاپ اخبار جلوگیری کرده و مانع هرگونه تعرضی به اهالی رسانه ها شود.

مرحله دوم این اعتصاب از ۱۴ آبان ماه سال ۱۳۵۷ برابر با پنجم دسامبر ۱۹۷۸ تا ۱۶ دی ماه این سال، در حالی آغاز شد که سردبیران روزنامه های مهم آن زمان پس از اعلام مقررات ویژه فرمانداری نظامی تهران برای کنترل و سانسور مطبوعات که ناشی از واکنش تند و افشاگرانه مطبوعات به وقایع ۱۳ آبان دانشگاه تهران و حمله نیروهای نظامی به دانشجویان بود، شرایط را برای ادامه کار مطلوب ندانسته و در جلساتی با اعضای تحریریه های خود از آنان نظر خواستند. هنوز این نظر خواهی به سرانجام نرسیده بود که خبر برکناری شریف امامی از نخست وزیری و اعلام حکومت نظامی توسط ارتشبد زاهدی به عنوان نخست وزیر جدید اعلام شد. این مساله سبب شد که طرفداران اعتصاب دوباره مطبوعات سنگین تر شود.

این اعتصاب ۱۶ روز ادامه یافت و می توان گفت که ایران تا ۱۶ دی ماه که دولت نظامی از هزاری کنار رفت، فاقد روزنامه بود. در تاریخ عمومی مطبوعات ایران و حتا جهان، از این اعتصاب به عنوان طولانی ترین و مؤثرترین اعتصاب اهل قلم در طول تاریخ ۲۵۰ ساله روزنامه نگاری یاد شده است.

حدود یک ماه پس از آغاز اعتصاب، از آن جا که پرداخت حقوق نویسندگان، خبرنگاران و سایر همکاران مطبوعات متوقف شده بود و بسیاری از آنان با دشواری های معیشتی دست به گریبان بودند، سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات، با گشایش یک حساب بانکی، از مردم خواست که به اعتصابیون کمک کنند. برخی از جریانات و بازاریان و طرفداران خمینی، هر کدام به نوبه خود سعی کردند با پرداخت پول، این اعتصاب را به سوی اهداف خود بکشانند که با هوشیاری دبیران اتحادیه روزنامه نگاران و نویسندگان همه این اهداف مضر خنثی گردید.

دبیران سندیکای روزنامه نگاران و نویسندگان، و هم چنین سازمان دهندگان این اعتصاب عظیم، برای جلوگیری از بروز اختلاف در صفوف روزنامه نگاران اعتصابی، اقدام به انتشار «بولتن اعتصاب» با تیراژ سی هزار نسخه کردند تا ضمن بیان مواضع خود مهم ترین اخبار کشور را، بدون سانسور حکومت نظامی، در اختیار مردم قرار دهند. این اعتصاب هم چنان ادامه داشت تا این که با پایان حکومت نظامی و لغو سانسور به دلیل این که اعتصابیون به اهداف خود رسیده بودند آن را پایان دادند.

شورای موسس اتحادیه کارکنان رادیو و تلویزیون در آبان ماه، با حضور ۹۱ نفر از نمایندگان، اعلام اعتصاب عمومی در تمام واحدها کرد و در ۲۶ آبان ماه دولت را تهدید کرد که اگر آن ها را وادار به بخش اخبار خلاف واقع کند، دستگاه ها را می خوابانند.

در این دوره بود که کنفرانس معروف گوادلوپ نیز برای بررسی بحران های جهانی، به ویژه بحران ایران برگزار شد. کنفرانس گوادلوپ در جزیره گوادلوپ، در شرق دریای کارائیب که یکی از ایالت های فرانسه به شمار می آید پیش از پیروزی انقلاب مردم ایران، توسط دولت های بزرگ آمریکا، انگلستان، فرانسه و آلمان انجام گرفت.

کنفرانس گوادلوپ، در گردهمایی سه روزه سران این ۴ کشور، از ۱۴ تا ۱۷ دی ماه ۱۳۵۷، برگزار شد رهبران این ۴ کشور سیاست خارجی خود را در زمینه چند بحران مهم جهانی از جمله انقلاب ایران با یکدیگر هماهنگ کردند.

این کنفرانس سه روزه که با ابتکار والری ژیسکاردستن، رییس جمهور وقت فرانسه ترتیب داده شده بود ظاهراً به طور غیررسمی راجع به بحران های بین المللی هم چون کودتای افغانستان، بحران آفریقای جنوبی، اشغال نظامی کامبوج توسط ویتنام و مهم تر از همه انقلاب ایران با یکدیگر به بحث و تبادل نظر پرداختند. آن هم رد شرایطی که کشور فرانسه به خمینی اجازه اقامت داده بود. ژیسکاردستن، آن گونه که در خاطرات خود نوشته است هنوز باور نداشت که کار شاه به پایان رسیده است. او گزارش های ارسالی «رانول دلای» سفیر فرانسه در تهران را که تاکید می کرد راهی جز خروج شاه از کشور وجود ندارد «بدبینانه» خوانده و به همین دلیل برای آگاهی از اوضاع ایران «میشل بونیاتوسکی» فرستاده ویژه خود را که دوست شاه نیز بود، به تهران اعزام کرده بود. از این رو، وقتی گزارشات بونیاتوسکی را نیز با جمع بندی سفیر فرانسه یکسان یافت، بلافاصله دعوتنامه هایی را برای جیمی کارتر، رییس جمهور آمریکا، جیمز کالاهان، نخست وزیر انگلستان و هلموت اشمیت، صدراعظم آلمان فرستاد و آن ها را به گوادلوپ دعوت کرد تا با مشورت همدیگر راهبردهای سیاسی خود را با آن ها هماهنگ سازند.

بحث های کنفرانس گوادلوپ در رابطه با اوضاع متحول ایران، ابتدا با سخنان جیمز کالاهان آغاز شد: «شاه از دست رفته و دیگر قادر به کنترل اوضاع نیست. راه حل واقعی برای جانشینی او هم وجود ندارد. مردان سیاسی که در میدان مانده اند توانایی های محدودی دارند. به علاوه بیش تر آن ها با رژیم ارتباطاتی داشته اند و آلوده به مسائل و مشکلات این رژیم هستند. آیا ارتش می تواند در این میان يك نقش انتقالی ایفا کند؟ نه! ارتش فاقد تجربه سیاسی است و فرماندهان آن هم به شاه وفا دارند.»^۷

ژیسکار دستن، نخست تحت تاثیر اظهارات شاه به «پونیا نوسکی» فرستاده ویژه وی، صرفا تحلیل های محمدرضا پهلوی را مطرح کرد، گفت: «... خطر سقوط شاه و احتمال مداخله شوروی، مهم ترین عللی هستند که باید دولت های غربی در جلوگیری از وقوع آن ها بکوشند. شاه از من تقاضا کرده است برای کاستن از فشار شوروی، به طور مشترک اقدام کنیم. به نظر من لازم است از طرف سران به شوروی هشدار داده شود تا شوروی ها بدانند که این سران مستقیما درگیر و نگران اوضاع هستند. باید از شاه پشتیبانی شود. زیرا با وجود این که، او تنها ضعیف شده، ولی دید واقع بینانه ای! به مسائل دارد و تنها نیرویی است که در برابر جریان مذهبی، ارتش را در اختیار دارد. از طرف دیگر این امکان وجود دارد که مشکلات فزاینده اقتصادی، در سطح طبقه متوسط که تعداد آن ها در تهران زیاد است و از نفوذ قابل توجهی هم برخوردارند تغییراتی به وجود آورد و ابتکار سیاسی آن ها را در آینده ممکن سازد.» ۸

اما گزارش های مستندی که در روز شروع کنفرانس و روزهای پس از آن به گوادلوپ رسید، به تدریج در تغییر نظر رییس جمهور فرانسه موثر واقع شد. وی خواهان این شد که کارتر باید برای تثبیت دولتی که پس از رفتن شاه از کشور در ایران شکل می گیرد، به تماس با خمینی به عنوان راه حل نهایی متقاعد گردد. کارتر به خروج شاه متقاعد شده بود ولی تنها دولت بختیار را به عنوان دولت قانونی پس از شاه به رسمیت می شناخت. او متقاعد شده بود که شاه دیگر نمی تواند در ایران بماند ولی به اراده ارتش برای تحکیم موقعیت بختیار هم چنان اعتماد داشت. او اعتقاد داشت فرماندهان نظامی نخواهند گذاشت انقلاب ایران به پیروزی برسد اما تمایلی به کودتا نیز نداشت.

کارتر غیر از سولیوان سفیر آمریکا در تهران، ژنرال هایزر را نیز برای بررسی اوضاع و واداشتن ارتش به تبعیت از بختیار به تهران فرستاده بود. کارتر، در سخنان خود گفت:

«... شاه دیگر قادر به ماندن و ادامه حکومت نیست. زیرا مردم ایران به هیچ روی خواهان او نیستند. به علاوه دولت یا دولتمردان وحیه المله دیگری بر جای نمانده تا حاضر به همکاری و همکاری با او باشد.»

کارتر تا آن جا پیش رفت که هر نوع امکان موفقیت شاه را منتفی دانست و رهبران غرب را به اندیشیدن پیرامون آینده ای که در آن نظام سلطنت قطعا جایی نخواهد داشت دعوت کرد این در حالی است که وی يك سال پیش از آن در سفر به تهران و پس از ملاقات با شاه تاکید کرده بود که شاه، ایران را به جزیره ثبات در منطقه تبدیل کرده است. ۹

هلموت اشمیت، صدراعظم آلمان نیز اگرچه بیش از سایر هم پیمانانش نگران منافع اقتصادی در ایران بود اما اعتقادی به باقی ماندن شاه در ایران نداشت.

سران کشورهای آمریکا، آلمان، انگلیس و فرانسه پس از ۳ روز گفتگو و مشورت راجع به تحولات ایران به این نتیجه رسیدند که باقی ماندن شاه در ایران، سبب تداوم انقلاب خواهد بود. بنابراین، آن ها به این توافق رسیدند که شاه ایران را ترک کند تا جلو پیشروی انقلاب ایران گرفته شود.

روز ۲۱ دی ۵۷، سایروس ونس، وزیر خارجه آمریکا و سخنگوی ۷ کشور شرکت کننده در کنفرانس گوادلوپ، به روزنامه نگاران چنین گفت:

«... شاه در نظر دارد تعطیلات خود را در خارج از ایران بگذارند و دولت ایالات متحده نیز این تصمیم شاه را تایید می کند. آمریکا احساس می کند که شاه دیگر در آینده ایران نقشی ندارد.» ۱۰

در همین روز «آنتونی پارسونز» سفیر انگلستان در ایران، با اطمینان از خروج قطعی شاه قصد ترك ایران را داشت. وی، گفت: «در این دیدار خداحافظی، شاه نظر مرا راجع به سرنوشت خودش جویا شد. من گفتم او را در وضعی می بینم که آمریکایی ها برای آن اصطلاح «no. win» (وضعیتی که در آن آمیدی به پیروزی وجود ندارد) به کار می برند و اضافه کردم هر روز که شما پیش تر در کشور بمانید بختیار مثل برفی که در آب افتاده باشد، تحلیل خواهد رفت، اگر کشور را ترک کنید شناس کمی برای بازگشت خواهید داشت. زیرا بختیار توانایی برقراری نظم و استقرار حکومت خود را ندارد... طوفان انقلاب ایران را فرا گرفته و همه نهاد های قانونی را کنار زده است...» ۱۱

سران دولت های غربی در گوادلوپ به خوبی از قدرت انقلاب مردم و از سقوط قریب الوقوع شاه و حکومت تحت الحمایه او با خبر بودند. به قول فردوست: «کارتر تا آن جا که می توانست از رژیم او و از خود او پشتیبانی کرد. کارتر به تهران آمد و آن نطق کذائی را سر میز شام کرد که حداکثر حمایت از محمدرضا بود. کارتر حتما با تلفن های روزمره تلاش کرد محمدرضا را از نظر روحی آماده حداکثر مقاومت کند ولی محمدرضا آمادگی نداشت. کارتر آنچه را که لازم بود در حمایت از شاه انجام داد. او که نمی توانست برای حمایت از محمدرضا در ایران قشون پیاده کند.» ۱۲

همه این عوامل و در راس همه قدرت میلیونی مردم در خیابان ها و اعتصابات در همه محیط های کاری سبب شد که کسی درخواست شاه را برای نخست وزیر و تشکیل دولت نپذیرد. برای نمونه وقتی شاه از شخصیت های جبهه ملی هم چون سنجابی و صدیقی برای تصدی پست نخست وزیر تقاضا کرد، آن ها نپذیرفتند. تا این که تیمور بختیار، یکی دیگر از اعضای جبهه ملی این پیشنهاد را قبول کرد که فوراً جبهه ملی با صدور اطلاعیه ای وی را از جبهه ملی اخراج کرد و خائن نامید. اما شاه با انتخاب او و تشکیل شورای سلطنت و اخذ رای اعتماد از مجلس برای دولت بختیار، به بهانه معالجه کشور را ترک کرد. زیرا همه واقعبین ها نشان می داد که حکومت شاه رفتنی است.

سرانجام در ۲۶ دی، محمدرضا شاه پهلوی ظاهرا به منظور معالجات پزشکی کشور را ترک کرد و دیگر به ایران بازنگشت. وی در آخرین مصاحبه خود در فرودگاه مهرآباد، چنین گفت:

«یک مدتی است که احساس خستگی می کنم و احتیاج به استراحت، ضمنا هم گفته بودم تا خیالم راحت بشود و دولت مستقر بشود بعد مسافرت خواهم کرد.

خبرنگار: اعلیحضرت چه مدت در مسافرت خواهند بود؟

محمد رضا پهلوی: بستگی به حالت مزاجی من می توانم بگویم دارد.

خبرنگار: نخستین نقطه ای که اعلی حضرت تشریف فرما می شوند کجا خواهد بود؟

محمد رضا پهلوی: فکر می کنم به آسوان (مصر) برای استراحت برویم و اولین نقطه اقامت ما در آسوان خواهد بود...»

در ۲ بهمن شورای سلطنت که برای حفظ نظام سلطنتی در ایران تشکیل شده بود منحل گردید. در فاصله دو روز پس از آن دولت بختیار به منظور جلوگیری از حضور خمینی در کشور به مدت سه روز فرودگاه های کشور را بسته اعلام کرد. اما در ۹ بهمن فرودگاه مهرآباد بازگشایی شد.

در تاریخ ۱۲ بهمن خمینی پس از پانزده سال تبعید وارد ایران شد و فرمانداری نظامی بر اثر فشار مردم راه پیمایی و تظاهرات را برای ۲ روز آزاد اعلام کرد.

در هر صورت با معرفی دولت بختیار، تظاهرات ها ادامه پیدا کرد. تا این که سرانجام اعضای شورای سلطنت و شهردار تهران نیز استعفا دادند. به دلیل این که استراتژی کلی آمریکا در ایران در همسایگی شوروی، نخست حفظ حکومت بهلوی و مخصوصا حفظ ارتش بود هنگامی که حکومت شاه را رفتنی دید برای این که انقلاب به دست نیروهای چپ و سکولار نیافتد و با کشیدن یک کمربند سبز اسلامی در همسایگی شوروی می شد این استراتژی آمریکا را در مقابل شوروی تامین کرد مناسبات خود را با طرفداران خمینی وسیع تر کرد. بنابراین، آن ها تنها راه حل جلوگیری از ادامه انقلاب را کنار آمدن با خمینی می دیدند.

بدین گونه، روشن است که آمریکا و سایر دولت های غربی، در حمایت از شاه، هیچ گونه کوتاهی از خود نشان ندادند. اما مشکل آن ها این بود که ادامه انقلاب، منافع آن ها را به خطر می انداخت. زیرا احتمال می دادند که نیروهای کارگری، چپ ها و طبقه متوسط شهری، رهبری انقلاب را به دست گیرند و حکومتی را با گرایشات چپ تشکیل دهند که چنین حکومتی در بغل گوش شوروی برای آن ها به هیچ وجه پذیرفته نبود. بنابراین، آن ها تمام تلاش خود را به کار بستند تا انقلاب ایران سرکوب شود و منافع آن ها در ایران و منطقه حفظ شود. با توجه به این که دولت آمریکا و متحدانش در آن دوره مشغول سازمان دهی مجاهدین افغانستان و القاعده بر علیه دولت وقت افغانستان و شوروی بودند و گرایشات اسلامی را تقویت می کردند طبیعی بود که با خمینی هم وارد معاملات اقتصادی، سیاسی و نظامی آشکار و نهان شوند. از سوی دیگر، در صف بندی نیروهای آن دوره، قطعا گرایشات به اصطلاح ملی و مذهبی بهترین آترناتیو برای سرکوب انقلاب و هم چنین حفظ منافع بورژوازی در ایران بودند.

دولت بختیار، تنها ۲۷ روز بیش تر دوام نیاورد و عملا بر اثر فشار مبارزه مردم، برنامه هایی را اعلام کرد که به طور غیرمستقیم به پیوستن مردم به انقلاب کمک می کرد مانند: انحلال ساواک، آزادی زندانیان و مطبوعات و به رسمیت شناختن حق علما در قانون گزاری. اما او نتوانست حمایت های مردم انقلابی را به دست بیاورد و حتا قادر نشد سران ارتش را با سیاست های خود هم جهت کند. با خروج شاه، خمینی قصد خود را برای بازگشت به ایران اعلام کرد. اقدام دولت بختیار برای جلوگیری از سفر وی به جایی نرسید و خمینی، پس از ۱۵ سال تبعید، وارد فرودگاه مهرآباد تهران شد و بدون توقف مستقیما به بهشت زهرا رفت و در آن جا، صریحا اعلام کرد «من دولت تعیین می کنم من تو دهن این دولت می زنم، من دولت تعیین می کنم من به پشتوانه این ملت دولت تعیین می کنم» ۱۳

مراسم حضور خمینی در آن روز، از تلویزیون ایران پخش شد و خمینی، پس از بهشت زهرا در مدرسه علوی که تقریبا در مرکز شهر تهران بود مستقر شد و هر روز با ده ها هزار نفر مردم تهران و شهرستان ها دیدار کرد. چهار روز بعد خمینی، مهندس بازرگان را رسما به نخست وزیری دولت موقت منصوب کرد.

در روز ۱۶ بهمن سال ۵۷، بی. بی. سی، در خیر روزانه اش گفت: آیت الله خمینی در يك جلسه پر ازدحام مصاحبه مطبوعاتی در تهران، حکومت موقت خود را يك حکومت اسلامی و قانونی خواند و گفت که هر اقدامی علیه آن به عمل آید كفر محسوب خواهد شد. ۱۴

پس از اعلام دولت موقت، در روز ۱۹ بهمن، همافران نیروی هوایی در محل سکونت خمینی حاضر شدند و مراسم احترام نظامی به جا آوردند و همبستگی خود را با وی اعلام کردند. این همبستگی همافران، تاثیر زیادی در درون ارتش به وجود آورد.

اتفاق مهم دیگر در این روزها شب ۲۱ بهمن روی داد؛ تعدادی از اعضای گارد شاهنشاهی که وارد پادگان دوشان تپه، مقر همافران شده بودند درگیری شدیدی بین آن ها روی داد. همافران در این درگیری موفق شدند درب اسلحه خانه ها را باز کنند و نیروهای مردمی نیز توانستند خود را به کمک آن ها برسانند. بدین وسیله درگیری تا صبح ادامه داشت و پادگان سقوط کرد. روز بعد بختیار، دستور داد که از ساعت ۴ بعد از ظهر حکومت نظامی اعلام شود اما خمینی، طی پیامی از مردم خواست که در خیابان ها حضور داشته باشند. در آن شب و فردای آن روز اکثر خیابان های اصلی تهران سنگربندی شد و مردم با کوکتل مولوتف و سلاح های دیگر در آن ها سنگر گرفتند. پس از سقوط پادگان دوشان تپه در روز ۲۲ بهمن، بقیه پادگان های مهم تهران و به ویژه کلانتری ها یکی پس از دیگری سقوط کرد. در این روز، سران ارتش، طی نشستی، بی طرفی خود را اعلام کرد.

راه پیمایی های با عظمت و شکوه پشت شاه را می لرزاند، شهامت ها، فداکاری ها و مقاومت ها و جان باختن ها، هم با دست خالی در مقابل نیروهای امنیتی و نظامی تا دندان مسلح بود. خصوصا که هنوز حملات مسلحانه از طرف مردم ممکن نشده بود.

اما تجربه فعالان کارگری دوره انقلاب و تاریخ نویسان واقع گرا و مستقل معاصر بر این عقیده اند بیش از تمام این حرکت ها زمینه پیروزی انقلاب را کارگران صنایع نفت تسریع کردند. آن ها ضربه ای کاری به پیکر حکومت شاه وارد کردند، اعتصاب کارکنان صنعت نفت بود هر چند حرکت های پراکنده ای از هفدهم شهریور ماه همان سال در میان کارگران صنعت نفت دیده می شد، اما اعتصاب روز اول آبان از آبان شروع شد. خواست های کارگران اعتصابی عبارت بودند از: ۲۵ درصد افزایش دستمزدها، افزایش کمک هزینه فرزندان کارگران نفت، افزایش کمک هزینه مسکن و... خواست ها به سرعت پذیرفته شد و اعتصاب پایان یافت. اما روز هفتم مهر ماه، اعتصاب دیگری آغاز شد که خواست هایش عمدتا سیاسی بودند: آزادی زندانیان ساسی؛ لغو حکومت نظامی؛ انحلال سازمان امنیت؛ اخراج مستشاران آمریکایی؛ مبارزه علیه فساد مقامات حکومتی، تعقیب کسانی که علیه مردم جنایت کرده اند و... این اعتصاب و خواست هایش خونی تازه ای در رگ های خیزش انقلاب جاری کرد. از بیست و دوم مهر ماه سال ۵۷ حرکت اصلی و اثرگذار کارگران صنعت نفت شکل گرفت. دو روز بعد به کارگران و کارمندان اداره کالا و آزمایشگاه پالایشگاه نیز وارد اعتصاب شدند. هم زمان ماموران فرمانداری نظامی وارد پالایشگاه شدند و بیش از ۷۰ نفر از کارکنان اداره کالا را با خود به خارج از پالایشگاه بردند. اما فردای روزی که کارگران اداره کالا بازداشت شده بودند، این بار یک هزار کارگر و کارمند سازمان عملیات غیرصنعتی با اعتصاب خود به حمایت از دستگیرشدگان برخاستند و در برابر فرمانداری آبادان تجمع

کردند. آن‌ها خواستار برکناری تیمسار کلیایی، رییس گارد صنعت نفت و هم چنین تعقیب عاملان حادثه ورود مأموران نظامی و امنیتی به پالایشگاه و اهانت به کارگران را طلب می‌کردند. در این میان دامنه اعتصاب کارگران صنعت نفت به جزیره خارک، لاوان، بهرگان، اهواز، گچساران، آغاچری، مسجدسلیمان، مارون و بی‌بی‌حکیمه کشیده شده بود. باین ترتیب، تقریباً تمام کارگران صنعت نفت در جنوب کشور به اعتصاب پیوسته بودند. از آن‌جا که طباطبایی دیبا، قائم مقام وقت مدیرعامل شرکت نفت، در مذاکرات خود با اعتصابیون در آبادان و خارک به نتیجه‌ای نرسید، هوشنگ انصاری، مدیرعامل وقت شرکت ملی نفت ایران، به پالایشگاه آبادان رفت و در میان کارگران اعتصابی به گونه‌ای سخن گفت تا آن‌ها را نسبت ادامه اعتصاب منصرف کند اما دیدار و گفتگو او با نمایندگان کارگران چنان با بد اخلاقی و تهدیدآمیز بود که آن‌ها با عصبانیت جلسه را ترک کردند و مذاکرات نیمه تمام ماند. با ادامه اعتصاب در روز دهم آبادان، خواست‌های سیاسی روشنی به مطالبات کارگران اعتصابی اضافه شد. تجمع و اعتصاب از داخل پالایشگاه و ادارات صنعت نفت به خیابان و روبروی فرمانداری کشیده شد و دامنه اعتصاب را به کارکنان، کارگران و کادر پزشکی بیمارستان نفت کشاند. سرانجام پس از ماه‌ها کشمکش، کارگران نفت به دولت هشدار دادند که چنانچه ظرف یک ماه با خواست‌هایشان موافقت نکند تولید نفت را متوقف خواهند کرد. روز دهم آبادان ماه، ۶۰۰ نفر از کارگران نفت تبریز، با تاکید مجدد بر خواست‌هایی هم چون آزادی کلیه زندانیان سیاسی؛ انحلال ساواک؛ لغو حکومت نظامی؛ لغو قراردادهای تحمیلی نفت و اعلام همبستگی و پشتیبانی با خواست‌های کارگران نفت جنوب، دست به اعتصاب زدند. در همین روز در شیراز ۴۰۰ نفر از کارگران نفت، در حمایت از خواست‌های کارگران نفت جنوب دست به اعتصاب زدند. در تهران، ۱۴۵۰ نفر از کارکنان بخش‌های پژوهش، بخش، اکتشاف، بازرگانی، خط لوله و گاز پالایشگاه نفت به حکایت از اعتصاب و خواست‌های کارگران نفت جنوب اعتصاب کردند. روز سیزدهم آبادان ماه، اجتماع بزرگی از کارگران که از نقاط مختلف آمده بودند در پالایشگاه آبادان تجمع کردند. شب هنگام ارتش به پالایشگاه یورش برد و به سوی کارگران تیراندازی کردند. تعدادی از کارگران با گلوله آن‌ها جان باختند و شمار زیادی نیز زخمی شدند. کارگران به ناچار پالایشگاه را ترک کردند. این مساله خشم مردم را برانگیخت. ارتش حتماً در محلات کارگری آبادان مستقر شد. روز بیستم آبادان، مدیریت شرکت اعلام کرد که با پایان اعتصاب ۱۰ درصد به حقوق‌ها و ۱۰ درصد به سود ویژه کارگران افزوده خواهد شد. اما اعتصاب ادامه یافت. سی ام آبادان ماه، کارگران نفت اهواز، با اعلام دوباره خواست‌های کارگران آبادان، اعتصابی را آغاز کردند. در پی اعتصاب گسترده شرکت‌های نفتی در ایران، سرانجام در روز ششم دی ماه ۱۳۵۷، صادرات نفت کشور به خارج به کلی متوقف شد و سوخت تنها در حد نیازهای داخلی عرضه شد. با قطع کامل صادرات نفت، حکومت محمدرضا پهلوی، از اصلی‌ترین منبع درآمد خود محروم و مراحل سقوط آن نیز سرعت بیش‌تری گرفت و اعتصاب آن‌ها تا ۲۲ بهمن ادامه یافت. کارگران صنعت نفت در ۲۲ بهمن ماه با سرنگونی حکومت پهلوی، کار خود را از سر گرفتند. باین ترتیب، کارگران قهرمان صنعت نفت، پیشگام جنبش کارگری ایران در جریان پیروزی انقلاب ۵۷ بودند.

در فروردین دوازده فروردین ۱۳۵۷، مردم ایران بزرگ‌ترین خطای سیاسی و اجتماعی و تاریخی خود را مرتکب شدند و در یک همه‌پرسی «انقلاب اسلامی آری یا نه؟!» وسیعاً شرکت کردند. در حالی که انقلاب نه برای برقراری اسلام و اعمال قوانین ۱۴۰۰ پیش آن، بلکه برای برقراری یک جامعه آزاد، برابر، انسانی و مرفه شروع شد. تاسف بار است که در آن دوره از نیروهای سکولار تا چپ، مرزبندی محکمی با ارتجاع مذهبی نداشتند و نسبت به آن متوهم بودند. در ماه‌های آخر انقلاب بهمن بود که به دلیل عدم حضور نمایندگان نیروهای کارگری و چپ در رهبری انقلاب، گرایش‌های راست داخلی و بین‌المللی دست به دست هم دادند و مانع پیشروی انقلاب شدند و آن‌را در نطفه خفه نمودند. همین خطا سبب شد که مردم ایران بهای سنگینی بپردازند. زیرا اجازه داده بودند هبولایی از دل چرکین حکومت سلطنتی بیرون بزند که از آن حکومت متعفن‌تر بود. البته در این میان بیش‌تر از مردم باید سازمان‌ها و احزاب آن دوره را مورد بازخواست قرار داد؛ احزابی نظیر حزب توده، بخشی از چریک‌های فدایی، جبهه ملی، نهضت آزادی و بسیاری از شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی. اگر آن دوره کارگران و دیگر نیروهای اجتماعی از تشکل‌های اجتماعی خود و هم چنین احزاب و سازمان‌های خود برخوردار بودند با روشنگری و بسیج اجتماعی شاید مانع برگزاری این فروردین شوم می‌شدند. این سازمان‌ها و احزاب آن چنان شیفته شراکت در قدرت شده بودند که حتی از گرایش سکولار خود در مقابل گرایش ارتجاع مذهبی نیز دفاع نکردند و چشم خود را به دست رهبری خمینی دوختند. در ۱۸ فروردین ۱۳۵۸، امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر سابق ایران در دوران شاه با حکم صادق خلخالی قاضی دادگاه انقلاب به اعدام محکوم شد اما قبل از اتمام دادگاه در وقت تنفس به قتل رسید. هم چنین بیش از ۲۰۰ تن از مقامات بلند پایه حکومت سابق در خلال دو ماه بعد از انقلاب طی حکم‌های دادگاه‌های انقلاب اعدام گشتند.

اگر آن موقع مردم آزادی‌خواه ایران، به این اعدام‌ها اعتراض می‌کردند و خواهان لغو اعدام می‌شدند شاید جامعه ما امروز وارث ده‌ها هزار اعدامی نمی‌شد.

در تاریخ ۱۲ آبادان ماه، دانشجویان پیرو خط امام به سفارت آمریکا در تهران حمله کردند و افراد حاضر در سفارت را به گروگان گرفتند و این واقعه استعفای دولت موقت مهدی بازرگان را در پی داشت.

طرفداران حکومت اسلامی در این فاصله، سه جنگ بزرگی را در کردستان، گنبد کاووس و خوزستان که منجر به دخالت ارتش شدند را راه انداختند که در کردستان مقاومت عظیمی در مقابل آن‌ها شکل گرفت و مردم انقلابی کردستان تا به امروز نیز به این حکومت روی خوش نداشته‌اند و کومه له که در تشکیل حزب کمونیست در سال ۶۲ نقش مهمی ایفا کرد به عنوان یک جریان سوسیالیست تا به امروز نیز جنبش انقلابی کردستان را نمایندگی کرده است از همان روزهای اوایل انقلاب، در مقابل حکومت اسلامی با حضور فعال در جنبش سراسری چپ جامعه ایران به عنوان سازمان کردستان حزب کمونیست ایران، مقاومت کرده و با هر کم و کسری از منافع کارگران و مردم زحمت‌کش دفاع کرده است از این رو، به یک جریان محبوب در میان کارگران و نیروهای چپ کردستان تبدیل شده است.

در پنجم بهمن ماه ابوالحسن بنی‌صدر، از فعالان اسلامی که تا پیش از انقلاب در فرانسه زندگی می‌کرد با حمایت خمینی و با پیروزی در انتخابات، به عنوان اولین رییس‌جمهور ایران انتخاب شد. در اواخر فروردین ماه سال ۱۳۵۹ شورای انقلاب با حکم خمینی و با هدف تصفیه دانشگاه‌ها از اساتید و دانشجویان چپ، سکولار و

دگراندیش، برای تخلیه دفاتر خود در دانشگاه‌ها مهلتی سه روزه داد. در طی این روزها درگیری و خشونت در دانشگاه‌های ایران به ویژه در دانشگاه تهران به اوج خود رسید و چند تن کشته و صدها نفر مجروح بر جای گذاشت و این سرآغاز رویدادی شد که از آن به عنوان «انقلاب فرهنگی» یاد می‌شود. روز دوم اردیبهشت حکم شورای انقلاب در دانشگاه تهران توسط بنی صدر ابلاغ شد که تعطیلی دانشگاه‌ها به مدت بیش از دو سال و اخراج صدها تن از اساتید و هزاران دانشجو را در پی داشت.

به دنبال کشمکش‌ها و اختلاف نظرهای رییس جمهور وقت ابوالحسن بنی‌صدر با حزب جمهوری اسلامی، بنی صدر برکنار و دسنور بازداشت او توسط خمینی به اتهام «خیانت و توطئه» علیه نظام صادر شد. در سی ام خرداد ۱۳۶۰، تظاهرات در شهرهای مختلف کشور و به ویژه تهران، عمدتاً توسط هواداران مجاهدین خلق و بنی صدر به راه افتاد و در پی هجوم حزب الهی‌ها و نیروهای وابسته به حکومت به تظاهرکنندگان تنها در اطراف دانشگاه تهران حدود ۵۰ نفر کشته، ۲۰۰ نفر مجروح و ۱۰۰۰ نفر دستگیر شدند.

حکومت تازه تاسیس اسلامی به رهبری خمینی، از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تا ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، علاوه بر اعدام‌های گروهی از طرفداران حکومت شاه، هزاران نفر از نیروهای انقلابی و چپ و مجاهد را به جوخه‌های مرگ سپرد. عوامل این حکومت به طور وحشیانه‌ای به تجمعات زنان، نیروهای سیاسی چپ، دانشجویان یورش می‌بردند. در حمله به خلق مسلمان در تبریز صدها نفر کشته و هزاران نفر زخمی گردیدند. کسانی که در این واقعه دستگیر شده بودند یا اعدام شدند و یا به زندان‌های دازمدت محکوم گردیدند. حمله به کتابخانه‌ها، کتابفروشی‌ها، دفاتر مطبوعاتی، مراکز فروش نشریات و... بخش دیگری از خشونت‌های حکومت علیه جامعه بود.

حکومت اسلامی، تشکل‌های کارگری و دیگر تشکل‌های مستقل اجتماعی را منحل کرد؛ فعالیت سازمان‌ها و احزاب سیاسی را ممنوع اعلام نمود؛ رسانه‌ها را بست و سانسور شدیدی بر تولیدات روزنامه نگاران، نویسندگان و هنرمندان برقرار کرد و سرانجام با رعب و وحشت فوق‌العاده‌ای خفقان خونینی را در سراسر کشور برقرار کرد. اما با وجود این همه وحشی‌گری‌ها و استثمار عنان گسیخته و بی‌رحمانه نیروی کار، حکومت اسلامی پس از سی سال نتوانسته جامعه را مرعوب و حکومت خود را تثبیت نماید. کارنامه این حکومت و سران و همه جناح‌های آن به طور کلی سیاه است.

اکنون کارگران، زنان، دانش‌جویان، دانش‌آموران و معلمان و مردم آزادی خواه و تحت ستم، به دلیل این که از این حکومت نفرت دارند دیر یا زود در خیابان‌ها راه خواهند افتاد و خاطرات روزهای انقلاب بهمن ۵۷ را زنده خواهند کرد. اما آن‌ها، این بار به هیچ گرایشی و جریانی اجازه نخواهند داد که به نام آن‌ها سیاست تعیین کند و بر مسند قدرت بنشیند.

امروز با تقویت جنبش کارگری، دفاع از مطالبات کارگران نفت و بخش‌های دیگر این طبقه و حق تشکل و اعتصاب و هم‌چنین مبارزه برای در جهت لغو سانسور و اختناق می‌تواند از یک سو حکومت اسلامی را به عقب نشینی وادار کند و از سوی دیگر، زمینه‌های مادی و معنوی را برای تحولات آتی جامعه ایران مهیا می‌سازد.

بیست و نهم بهمن ۱۳۸۷ - هفدهم فوریه ۲۰۰۹

منابع:

- ۱- بازرگان، مهدی، ۱۳۶۳، انقلاب در دو حرکت، تهران، انتشارات نهضت آزادی؛
- ۲- باقی، عمادالدین، ۱۳۷۲، بررسی يك انقلاب، تهران، شرکت سهامی انتشار؛
- ۳- همان منبع؛
- ۴- خمینی، روح الله، ۱۳۶۲، صحیفه نور، جلد اول تا جلد چهارم، تهران، مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، جلد سوم؛
- ۵- ارتشید فردوست، ۱۳۷۰، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد اول و دوم، تهران، انتشارات اطلاعات، جلد اول؛
- ۶- خلیلی، اکبر، ۱۳۶۰، قدم به قدم با انقلاب، تهران، انتشارات سروش؛
- ۷- قدرت و زندگی، والرئ ژیسکاردستن، پیک نشر، ۱۳۶۸؛
- ۸- همان منبع؛
- ۹- هفت هزار روز تاریخ ایران و انقلاب اسلامی، بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی، جلد ۲؛
- ۱۰- سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، عبدالرضا هوشنگ مهدوی، نشر البرز؛
- ۱۱- خاطرات دو سفیر، سولیوان و پارسونز، نشر علم، ۱۳۵۷؛
- ۱۲- ارتشید فردوست، ۱۳۷۰، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد اول و دوم، تهران، انتشارات اطلاعات؛
- ۱۳- صحیفه نور، جلد چهارم؛
- ۱۴- صحیفه نور، جلد پنجم.